

بخت - بدیهی و نظری - برهان اسد و اخصر - برهان انی - برهان بر ملتقی - برهان ترتب - برهان - تضایف - برهان تطبیق - برهان تمنع - برهان جهات - برهان حیثیات - برهان خاص الخاص - برهان سلمی - برهان فصل و وصل - برهان قوت و فعل - برهان لمی - برهان مرکب - برهان مقابله - برهان وسط و طرف - بسیط - بسیط الحقیقة کل الاشیاء - بطو (- کندی) - بعد

بخت

بخت یعنی محض، و وجود بخت به معنای وجود محض و غیر مشوب با ماهیت است، چنان که گویند ذات حق وجود بخت است، یعنی وجود محض و غیر مشوب با ماهیت است، و چنین نیست که مرکب از وجود و ماهیت باشد.

بدیهی و نظری

تصور بدیهی تصویری است که انسان برای تحصیل آن نیاز به استمداد از دیگر معلومات تصویری خود ندارد، بلکه بدون استمداد از آنها، خودبه خود و یا از طریق دیگری آن تصور در نفس پدید می آید. و نیز تصدیق بدیهی قضیه‌ای است که انسان برای اذعان به آن و پذیرش آن نیاز به مراجعه به تصدیقات دیگر خود ندارد؛ بلکه یا خود به خود به آن اذعان دارد، و یا از طریق دیگری، غیر از مراجعه به تصدیقات از پیش دانسته شده، آن را می پذیرد. و اما تصور و یا تصدیق نظری آن تصور و تصدیقی است که دست یابی به آن، نیازمند مراجعه به معلومات پیشین و برقراری ترتیب خاصی میان آنهاست.

برهان اسد و اخصر

یکی از براهین ابطال تسلسل در وجود است و گویند اساس این برهان را فارابی بنا نهاده است. مفاد آن این است که هر واحدی از آحاد سلسله مترتبه موجود بالفعل بی نهایت مانند یک واحد دیگر خواهد بود و به عبارت دیگر تمام سلسله غیر متناهی در این حکم که هیچ یک از آحاد آن سلسله موجود نخواهد شد مگر آن که واحدی دیگر قبل از آن موجود باشد مساوی و مشترکند، پس مجموع آنها هم موجود نمی شوند مگر آن که واحدی دیگر قبل از وجود آنها موجود باشد و آن علت محضه است و تسلسل منقطع می شود.

برهان انی

برهان انی بر دو قسم است:

۱. برهانی که در آن از معلول به علت سیر می شود، و به وسیله معلول، وجود علت اثبات می گردد، و اصطلاحاً به آن «دلیل» گفته می شود. این قسم از برهان انی مفید یقین نیست، و لذا در فلسفه به کار نمی رود. و از این جا دانسته می شود، برهان نامیدن این قسم، از باب تسامح است.
۲. برهانی است که در آن بر ملازمات عامه تکیه می شود و از یک ملازم، وجود ملازم دیگر اثبات می شود. این قسم از برهان انی مفید یقین است و در فلسفه تنها همین قسم از برهان به کار می رود.

برهان بر ملتقی

این برهان یکی از براهین ابطال جزء لا یتجزی است و بیان آن چنین است که هر گاه سه جزء از آن اجزا را فرض کنیم به نحوی که پهلوی هم قرار گیرند و دو تای از آنها پهلوی به پهلوی هم باشند و یکی یعنی جزء سوم بر ملتقای آن دو قرار گیرد دو شق و فرض پیش می‌آید.

الف- آن که جزء سوم که بر ملتقی است مماس دو جزء دیگر یعنی دو جزء پهلوی به پهلوی باشد.

ب- آن که جزء بر ملتقی مماس با دو جزء دیگر نشود.

شق دوم خلاف فرض است زیرا فرض این است که جزء سوم بر ملتقی باشد و لازمه بر ملتقی بودن مماس بودن با دو جزء دیگر است و با فرض صحت شق اول تجزیه لازم می‌آید.

برهان ترتب

یکی از براهین ابطال تسلسل می‌باشد و بیان آن از این قرار است.

سلسله غیر متناهی مفروض از علل و معلول بر حسب اقتضای ترتب بایستی به نحوی باشد که هر گاه هر يك از آحاد آن سلسله منتفی گردد مراتب بعدی آن نیز خود به خود منتفی گردد زیرا هر مرتبه‌ای از مراتب بعد مترتب بر مرتبه قبل است و الا ترتیبی در کار نخواهد بود این حکم در تمام مراتب سلسله جاری است و بنابراین به حکم عقلی کلی می‌توان گفت که تمام مراتب سلسله باید طوری باشد که هر مرتبه‌ای از مراتب قبل علت وجودی مرتبه بعد خود باشد و با انتفای آن مراتب بعدی نیز منتفی شوند و بنابر این ناچار باید مبدئی باشد که با فرض انتفای آن تمام سلسله منتفی شود و با فرض وجود سلسله (یعنی فرض این است که سلسله موجود است) آن مبدأ ناچار باید طوری باشد که قبل از آن مرتبه و یا واحدی غیر از آن نباشد و الا باز هم احتیاج به مرتبه قبل خواهد داشت و اگر فرض شود که چنین مبدئی اصولاً موجود نباشد سلسله موجودات موجود نخواهد بود زیرا وجود و عدم سلسله بنابر آن چه مذکور شد بسته به آحاد مراتب قبل است و بالأخره هر گاه منتهی به مبدئی که ازلی و ابدی و دائم الوجود باشد نگردد لازم می‌آید که هیچ يك از آحاد سلسله موجود نباشد و در نتیجه سلسله موجود نباشد و این خلاف فرض است.

برهان تضایف

برهان تضایف یکی از براهینی است که به منظور ابطال تسلسل اقامه شده است و بر اصل تقابل تضایف استوار است به این بیان که: شکی نیست که تقابل میان علت و معلول تقابل تضایف می‌باشد در این صورت اگر فرض شود که سلسله علل و معلول منتهی به مبدئی که علت محض باشد نگردد و هر يك از مراتب سلسله را که فرض کنیم معلول ما قبل و علت ما بعد خود باشد از دو جهت مورد توجه و نظر قرار می‌گیرند.

الف) نظر به مراتب سلسله در جهت مبدأ و ما قبل خود.

ب) نظر به مراتب سلسله در جهت خلاف مبدأ یعنی ما بعد خود.

هر يك از مراتب سلسله را که از جهت استناد آن به ما قبل خود مورد لحاظ قرار دهیم در می‌یابیم که معلول محض است در صورتی که به حکم تضایف محال است که معلول بدون علت باشد و ناچار باید منتهی به علت محض گردد که خود معلول نباشد. در جهت دیگر یعنی از جهت استناد به ما بعد خود چون به اعتبار و جهت علت است لذا ذاتا معلول است و تضایف حقیقی برقرار می‌شود میان علة العلل و علت محض و معلول محض که معلول اخیر است این برهان به طریق دیگر نیز بیان شده است.

برهان تطبیق

این برهان را فلاسفه برای اثبات تناهی ابعاد اقامه کرده‌اند و برای ابطال تسلسل نیز به کار برده شده است. ساده‌ترین روش و طریقه آن از این قرار است.

دو رشته ممتد متوازی فرض می‌شود و قسمتی از یکی از آن دو رشته مفروض قطع و جدا می‌شود و بعد رشته مقطوع و ناقص منطبق بر رشته غیر مقطوع می‌شود (از طرفی که از رشته دیگر قسمتی قطع شده است) در این صورت مسلم است که رشته‌ای که قسمتی از آن قطع شده است به همان اندازه که جدا شده است در طرف دیگر کوتاه‌تر از رشته دیگر است و آن دیگر به همان اندازه بزرگ‌تر است و نتوان گفت که با این فرض هم هر دو متساوی‌اند زیرا تساوی کامل با ناقص عقلاً محال است و به حکم آن که زاید بر متناهی به اندازه متناهی خود متناهی است در نتیجه لازم می‌آید که رشته کامل و ناقص هر دو متناهی باشند.

فرض دیگر آن که بعد از قطع قسمتی از یکی دو رشته سؤال می‌شود که آیا رشته مقطوع مساوی با رشته غیر مقطوع است یا نه اگر جواب مثبت باشد تساوی کامل و ناقص لازم می‌آید و اگر منفی باشد سؤال می‌شود چه اندازه بزرگ‌تر است ناچار جواب داده می‌شود که به مقدار مقطوع و در نتیجه به همان اندازه بزرگ‌تر است که از رشته دیگر قطع شده است و این امر خود مستلزم متناهی بودن است.

برهان تمانع

برهان تمانع برهانی است که متکلمان جهت اثبات توحید، اقامه کرده‌اند به این بیان که هر گاه در جهان وجود دو خدا موجود باشد قهراً هر یک مانع کار دیگری است و هر یک خلاف نظر دیگری می‌خواهد قدرت‌نمایی کند و خلاف او را اراده کند و در نتیجه هر یک مانع کار دیگری می‌شود و لازم آید که هیچ کاری انجام نشود و نظام جهان وجود بر هم خورد. این برهان را متکلمان از آیات قرآن «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» گرفته‌اند.

برهان جهات

برهان جهات و تحدّد یکی از براهینی است که جهت ابطال جزء لا یتجزی اقامه شده است و خلاصه بیان آن این است که هر یک از اجزای مفروض ناچار در چیزی بوده و دارای اوضاعی خاص می‌باشد و به عبارت دیگر دارای جهات و حدود و اوضاعی خواهد بود که عبارت از فوق و تحت و یمین و یسار و غیره باشد و ناچار هر یک از این جهات غیر از جهت دیگر است و این خود نوعی از تقسیم است.

برهان حیثیات

برهان حیثیات یکی از براهین ابطال تسلسل است و بیان آن بدین ترتیب است که هر یک از سلسله علل و معلول را که در نظر قرار دهیم محصور بین دو حاصر است به این معنی که نسبت به ما قبل خود معلول و به ما بعد خود علت است و محصور است بین مرتبه قبل و بعد و در نتیجه متناهی است پس هر مرتبه و واحدی را که از سلسله مورد لحاظ قرار دهیم همین حال را دارد یعنی محصور بین حاصرین است و چون «حکم الامثال فیما یجوز و فیها لا یجوز» واحد است حکم یک مرتبه در تمام سلسله جاری است و در نتیجه تمام سلسله متناهی است و به عبارت دیگر مجموع آن سلسله از مراتبی تشکیل شده است که هر یک محصور بین حاصرین و متناهی‌اند و بنابر این مجموع سلسله هم که از امور متناهی تشکیل

شده است متناهی است و هر مرتبه‌ای را که مورد توجه قرار داریم دارای بدایت و نهایت است و متناهی است پس مجموع هم متناهی است.

برهان خاص الخاص

این برهان را جهت اثبات وجود هیولی اقامه کرده‌اند بدین بیان که گویند مبدأ تمام موجودات يك موجود حقیقی است که واحد است و در آن شأنیت کثرت و تعدد نیست و از جمله موجودات ممکنه که ناشی از وجود واحد بسیط اند ممتدات اند و چون به حکم تناسب و سنخیت میان علل و معلول باید معلول مناسب با علت خود باشد و این مناسبت میان ممتداد و صور جسمیه مفقود است و میان آن‌ها با ذات حق هم هیچ مناسبتی نیست زیرا بیان شد که ذات او منزله از کثرت است و همین‌طور ما بین صورت و عقول این تناسب و مناسبت نیست. پس ناچار باید معلولی باشد که مناسب با موجود حقیقی باشد و آن هیولی است که بسیط است و غیر مرکب و مناسب است که از مبدأ فیاض صادر شده و از جهت قبول امتدادش واسطه در صدور ممتداد است این برهان را کسانی که قایل به قدم هیولی هستند اقامه کرده‌اند.

برهان سلمی

این برهان را جهت اثبات تناهی ابعاد اقامه کرده‌اند و بیان آن این است که زاویه منفرجه‌ای فرض شود که دو ضلع آن به طور بی‌نهایت امتداد یابد و هر اندازه که دو ضلع آن امتداد یابد به همان اندازه هم به فواصل میان دو ضلع افزوده شود و در نتیجه هر گاه امتداد دو ضلع بی‌نهایت باشد آخرین فاصله آن دو از یکدیگر نیز بی‌نهایت خواهد بود در صورتی که محصور بین دو حاصر است که عبارت از دو ضلع باشد و محصور بودن با غیر متناهی بودن آن منافات دارد یعنی محال است که امری که محصور بین حاصرین می‌باشد، غیر متناهی نیز باشد زیرا معنی غیر متناهی بودن این است که حد و حصری نداشته باشد.

برهان فصل و وصل

برهان فصل و وصل یکی از براهین اثبات وجود هیولا است و بیان آن مبنی بر مقدماتی چند است. الف) هیچ امری مقابل خود را قبول نمی‌کند یعنی هیچ امری با مقابل خود جمع نمی‌شود و بنابراین اتصال که مقابل انفصال است قبول انفصال نخواهد کرد زیرا انفصال اگر وجودی باشد ضد اتصال است و اگر عدمی باشد مقابل اتصال است از باب تقابل عدم و ملکه و در هر حال با اتصال جمع نمی‌شود.

ب) قابل هر چیزی بعد از قبول آن هم باید مانند قبل از قبول موجود باشد و حال آن که جسم متصل که دارای حالت اتصالی است بعد از انفصال مانند قبل از انفصال نیست و به عبارت دیگر مانند حالت قبل از قبول نیست زیرا قبل از عروض انفصال متصل بوده و اکنون منفصل شده است.

ج) بالحس و الوجدان يك موجود متصل واحد را دو نیم می‌کنیم و از آن دو امر متصل به وجود می‌آید و نمی‌توانیم بگوییم که امر متصل واحد معدوم شده است و دو امر دیگری به وجود آمده است که مربوط بدان متصل واحد قبلی نیست زیرا همان بوده است که اکنون دو نیم شده است و به حکم مقدمه اول آن چه قبول انفصال کرده است هیأت اتصالیه نیست و نمی‌تواند هیأت اتصالیه قابل انفصال باشد زیرا به عینه با مقبول خود که انفصال باشد موجود نیست و حال آن که به حکم مقدمه دوم قابل باید با مقبول خود جمع شود در حال که اتصال زایل شده است و اکنون دو جسم شده است و در عین حال آن دو جسم که پدید آمده است از همان يك جسم واحد قبلی است نه آن که جسمی معدوم شده و دو جسم دیگر

پدید آمده است پس در نتیجه آن چه موجب این همانی است یعنی انتساب دو جسم پدید آمده به يك جسم قبلی است امری باید باشد که از جسم واحد قبلی در دو جسم پدید آمده بعدی موجود باشد و با اتصال و انفصال هر دو موجود باشد این امر مسلم صورت جسمیه نیست زیرا صورت جسمیه به حکم مقدمه دوم قابل انفصال نیست و صورت اتصالیه جسمیه از بین رفته است و دو صورت جسمیه دیگر پدید آمده است و بنابر این آن امر باقی را در هر دو حال هیولی می‌نامیم که با متصل متصل و با منفصل منفصل است و در هر حال باقی است و قابل کون و فساد و اتصال و انفصال و سایر تحولات و تکونات است.

برهان قوت و فعل

این برهان را نیز برای اثبات وجود هیولی اقامه کرده‌اند بدین طریق که گویند جسم از آن جهت که جسم است و موجود است و دارای حالت و وجود اتصالی است و دارای صورت نوعیه است که فعلیت آن بدان می‌باشد و او دارای استعداد قبول فصل و وصل و کون و فساد و حالات طاریه دیگر است از حالاتی که بالفعل برای او مفقود می‌باشند و در شرایط خاص زمانی و مکانی و معدت دیگر به طور متعاقب متوارد بر جسم می‌شوند و بنابراین هر جسمی را دو جهت است یکی جهت موجود و وضع فعلی آن و دیگر جهات دیگری که متوارد بر آن می‌شوند که جهت قوت و استعداد آن باشد یکی جنبه وجوب بالفعل و دیگر جنبه امکان و شیء از آن جهت که بالقوت است بالفعل نمی‌باشد زیرا مرجع قوت به امر عدمی است و مرجع فعلیت به امر وجودی است پس آن چه جنبه قوت آن است هیولی است و آن چه و جنبه فعلیت آن است صورت است.

برهان لمی

برهانی را که در آن از علت به معلول سیر می‌شود، و به وسیله علت، وجود معلول اثبات می‌گردد.

برهان مرکب

برهان مرکب برهانی است که از دو یا چند قیاس ترکیب یافته و مفید يك نتیجه نهایی باشد و خود منحل به چند برهان بسیط شود چنان‌که دیده می‌شود که نتیجه برهانی مقدمه قیاس دیگر قرار گرفته و همین طور تا بالآخره منتج به يك نتیجه نهایی شود و گاه در مقام اثبات مطلوب متوسل به برهان و جدل و خطابه شوند و گاه قیاسی ترتیب دهند که مقدمات آن مخلوط از یقینیات و مشهورات و فطریات و وهمیات است.

برهان مقابله

این برهان نیز برای ابطال وجود جزء به کار برده می‌شود بدین طریق که فرض می‌کنیم مقدار زیادی از اجزای لا یتجزی صفحه‌ای را تشکیل دهند که دارای عمق نباشد (بنابر فرض) و بعد نوری بدان بتابد قطعاً طرفی که مقابل نور است و نور بدان می‌تابد غیر از طرف دیگر است و این خود انقسام است.

برهان وسط و طرف

این برهان را گاه برای ابطال جزء اقامه کرده‌اند و گاه به منظور اثبات تناهی سلسله علل و معلول به کار برده‌اند و در هر يك از دو مورد بیان و طریقه آن با مورد دیگر متفاوت است. طریقه بیان آن به منظور ابطال جزء لا یتجزی چنین است که سه جزء را پهلوی هم می‌گذاریم در این صورت دو شق پیش می‌آید.
الف- جزء وسط حاجب از تماس و برخورد با دو جزء از دو طرف باشد.

ب- جزء وسط حاجب و مانع از تماس و برخورد دو طرف نباشد فرض دوم مستلزم تداخل است و معنای تداخل این است که چند جزء یا جسم در يك جزء داخل شوند به طوری که به حجم جزء یا جسم اول یعنی متداخل فیه هیچ افزوده نگردد. این امر محال است زیرا با این فرض تمام اجسام در يك جزء قرار گیرند و شق اول که فرض حاجب و مانع بودن جزء وسط از تماس است موجب تقسیم و بلکه خود تقسیم است زیرا لازمه اش این است که جزء وسط يك طرفش مماس با یکی از دو جزء در دو طرف باشد و طرف دیگرش با جزء دیگر و این خود تقسیم است.

اما طریقه آن برای ابطال تسلسل چنین است که گویند: هر گاه سلسله علل و معلول غیر متناهی باشند لازم می آید اوساطی باشد بدون اطراف زیرا هر يك از آحاد و مراتب سلسله وسط است میان سابق و لاحق از آن جهت که معلول سابق و علت لاحق است به طور بی نهایت مفروض و هر يك از آنها که بدین سانند یعنی از جهتی علت و از جهت دیگر معلول باشند و در نتیجه لازم می آید که همه اوساط باشند در صورتی که هر وسطی را طرفی است و وجود وسط بدون طرف محال است پس ناچار باید طرفی باشد که خود از جهتی دیگر وسط نباشد یعنی علتی باشد که خود معلول از چیز دیگری نباشد و طرف همه اوساط باشد زیرا وسط مضاف طرف است و متضایقان باید متکافیان باشند و محال است وجود وسطی بدون طرف و طرفی بدون وسط.

بسیط

کلمه بسیط دارای معانی متعدد است و بر امور مختلف اطلاق شده است.

الف) آن چه جزئی نداشته باشد نه جزء عقلی و نه خارجی و بالجمله چیزی که هیچ نوع ترکیبی در آن راه نداشته باشد نه ترکیب علمی و نه وصفی و نه خارجی و نه ذهنی و نه مرکب از اجزای تحلیلی عقلی باشد و نه عینی خارجی و نه مقداری و بالأخره بسیط الحقیقة باشد و این چنین موجودی ذات حق است که «البسيط الذی لا ترکیب فیه اصلاً»
ب) آن چه از اجسام مختلفه الطبیاع ترکیب نیافته باشد مانند افلاک که هر يك را طبیعت نوعیه جداست و عناصر در حال خلوص و محوضت.

ج) آن چه اجزایش نسبت به غیرش کم تر باشد که بسیط اضافی هم می گویند.

د) آن چه وجود محض باشد و مرکب از وجود و ماهیت نباشد و یا وجود آنها بر ماهیات آنها غالب باشد مانند مجردات.

ه) آن چه جسم و جسمانی نباشد مانند عقول و نفوس.

در هر حال کلمه بسیط مقابل مرکب بوده و معانی مختلفی دارد مثلاً هر گاه گفته شود «العناصر الاربعة البسيطة» مراد عناصر اربعه است در حال خلوص و محوضت و هر گاه گفته شود «اجزای اولیه عالم بسایط اند» مراد عناصر و طبایع افلاک است و مراد از حرکت بسیطه حرکت مستدیره است و مراد از «جوهر بسیطه» جزء لا یتجزی است و یا ذرات و جواهر فرد است و مراد از «اجسام بسیطه» افلاک و کواکب و سماویات می باشند و مراد از «اعضای بسیطه» قلب و دماغ و کبد می باشد و مراد از «ادراک بسیط» علم فطری موجودات است. به مبدأ خود که علم بسیط گویند از آن جهت که عالم به علم خود نمی باشند و هر گاه گفته شود «صور مجردة بسیطه» مراد صور مجردهای از اشیا است نزد عقل و صور علمیه اشیا است در ذات حق.

بسيط الحقیقة كل الاشياء

این قاعده یکی از قواعدی است که صدرا پایه آن را بنا نهاده است و در تحت عنوان واجب گفته است که واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات است و در این جا نیز گوید که واجب الوجود بالذات که بسیط الحقیقة است تمام

اشیا است و تمام اشیا هم واجب الوجود است و به طور کلی گوید بسیط الحقیقة موقعی بسیط الحقیقة است که تمام اشیا باشد بالفعل و گوید در این امر سر عظیمی است که فلاسفه آن را در نیافته‌اند. صدرا بر اساس این قاعده مسائل بسیاری را حل کرده و از جمله مسأله هیولای اولی است که در عین بساطت و قوت محضه قابل تمام صور است و مورد تمام حوادث و تعاقب عوارض و صور است.

صدرا صورت و شکل قیاسی بدین طریق ترتیب داده و گوید:

هر بسیط حقیقتی تمام اشیا وجودیه است.

واجب تعال بسیط الحقیقة است از جمیع جهات و وجوه.

نتیجه آن که واجب الوجود کل الوجود است کما آن که کله الوجود است.

بیان کبری آن که هویت بسیطه الهیه هر گاه تمام اشیا نباشد ناچار بعضی از اشیا هست چون موجود است و بعضی دیگر نیست و بدیهی است که نتواند که هیچ یک از اشیا نباشد و در این صورت که بعضی از اشیا هست و بعضی نیست لازم آید که ذات او متحصل القوام باشد از کون چیزی و لا کون چیزی دیگر و این امر مستلزم مرکب بودن ذات او است و لو به حسب اعتبار عقلی از دو حیثیت مختلف و این خلاف فرض بسیط الحقیقة بودن آن است. و به عبارت دیگر موجودی که به هیچ وجه از وجوه مرکب نباشد نه از ماده و صورت و نه از جنس و فصل و نه به ترکیب اعتباری و نه انتزاعی و نه حقیقی خارجی از چنین موجودی نتوان چیزی را سلب کرد مگر نقایص و اعدام. زیرا سلب چیزی از چیزی دیگر مستلزم تصور مسلوب است و موجب اثبات چیزی دیگر و هر امری که موضوع حکم سلبی قرار گیرد مرکب از دو امر خواهد بود یکی آن که «خودش خودش» می‌باشد و دیگر آن که شیء مسلوب نیست و این امر خلاف بساطت است و چون از موجودی نتوان چیزی را سلب کرد پس تمام اشیا است. بنابر این هر موجود بسیط الحقیقة تمام اشیا است و ذات حق تعالی بسیط الحقیقة است پس تمام اشیا است و از این جهت است که گفته‌اند «البسائط لیس فیها استعداد» زیرا بسایط مجردة فعلیات محضه‌اند و اگر فرض شود که دارای قوت و استعداد باشند به حکم آن که ماده حامل استعداد است که به حرکت تدریجی کون و فساد می‌پذیرد لازم می‌آید که عقول مجردة در معرض حلول و عروض صور متعاقبه باشند و این معنی با فرض بسیط بودن آن‌ها منافات دارد.

بطؤ (- کندی)

بطؤ به معنای کندی است؛ و در برابر سرعت است. رابطه‌ای میان سرعت و بطؤ را برخی متضادان و برخی دیگر عدم و ملکه دانسته‌اند، اما علامه طباطبائی اختلاف آن دو را از نوع اختلاف تشکیکی می‌داند.

بعد

مقصود از بعد هرگونه امتداد است، اعم از آن که بتوان امتداد دیگری در آن فرض کرد، یا نتوان. تا پیش از صدر المتألهین، فلاسفه جسم را دارای سه امتداد می‌دانستند: طول، عرض و عمق، اما صدر المتألهین بر اساس حرکت جوهری، زمان را به عنوان بعد چهارم جسم، مطرح کرد.

